



{ ۲۷ } اینان چنین بودند که امید و اندیشه به هیچ‌گونه حسابی نداشتند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿۲۷﴾

{ ۲۸ } و آیات ما را تکذیب کردند بس تکذیبی.

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿۲۸﴾

{ ۲۹ } و حال آنکه هر چیزی را شماره کردیم و کتابی فرا آوردیم.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿۲۹﴾

{ ۳۰ } پس بچشید که هیچ نمی‌افزاییم شمارا مگر عذابی.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿۳۰﴾

شرح لغات:

یرجون، فعل مضارع از مصدر رجاء، یعنی: آرزو، اندیشه، امید، نگرانی.

حساب: شماره، بررسی، جوری.

آیه: نشانه، عبرت، قسمت‌هایی از قرآن.

احصاء: شماره، شماره‌داری، بررسی.

«إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا»: این آیه آغاز بیان چگونگی اندیشه و ریشه فکری و علت طغیان و جهنمی شدن طاغیان و جواب این سؤال مقدر است که اینان که مانند سایر انسان‌ها دارای فطرت اندیشنده و طالب کمال و خیر بودند، از چه نقطه‌ای انعطاف و انحراف یافتند و حسابشان یکسره جدا شد تا مآب و مآلشان جهنم گردید؟

مبدأ انحراف این سرکشان جهنمی از اینجا شروع شده که بر اثر پیروی از هواهای نفسانی و افروختن شعله‌های شهوات و کینه و خشم، عقل حسابگر را خاموش و نفس خود را تاریک کردند، سپس این نیندیشیدن و بی‌حسابی، لازمه



وجود یا جزء سرشت آنان گردید و دوام و استمرار یافت آن چنانکه هیچ‌گونه حساب یا اندک حسابی را هم نمی‌اندیشیدند. از فعل ماضی کانوا، لزوم و تکوین، و از فعل مضارع یرجون، استمرار و دوام، و از حساباً نکره، نفی هر گونه حساب یا کمترین حساب استفاده می‌شود. حساب اندیشی، انگیزه نخست فطرت انسانی و کار نهایی عقل تکامل یافته است. انگیزه فطرت در آغاز حواس را به کار می‌اندازد، اشباحی که در پرده چشم و مغز منعکس می‌گردد و امواجی که به گوش می‌رسد و دریافت‌هایی که از تماس بدن به اجسام مجاور و مزه‌ها و بوها حاصل می‌شود، ذهن را برای شماره مقدار و بررسی و تناسب میان آن‌ها و جمع مناسب‌ها و تفریق نامناسب‌ها برمی‌انگیزد. از این شماره و تناسب‌گیری و جمع و تفریق و سنجش سطوح و لوازم محسوس، آثار غیر محسوس و جزئی مانند حبّ و بغض و دشمنی و دوستی، به حساب درمی‌آید، سپس با همین قدرت حسابگری ذهن منفعل، عقل بیدار و فعال می‌شود و در میان صور محسوس و معنوی جمع شده حکم کلی می‌کند و از جمع و ترتیب احکام جزئی و کلی، برهان و قیاس تشکیل می‌دهد و پیوسته به حقایق و معارف وسیع‌تر و ثابت‌تر می‌رسد. این راه کمال انسان است که از حساب جزئیات حسی و معنوی آغاز می‌گردد و تا حساب‌های کلی عقلی پیش می‌رود. پس از بروز تمایلات گوناگون، عقل که با سائق فطرت به سوی درک هر چه بیشتر حساب حیات و دریافت حق و مصلحت پیش می‌رود، دستخوش هواهای تمایلات شده دراستخدام آن‌ها درمی‌آید. از یک سو هر چه تمایلات نفسانی قوی و شدیدتر گردد محکومیت عقل بیشتر می‌شود، از سوی دیگر همین که عقل یکسره در میان تمایلات و هواها محکوم و نور اندیشه خاموش گردید، اندیشه و احتمال حساب خیر و مصلحت و آثار و لوازم اعمال از میان می‌رود، سپس چنان عقل تیره و وجدان خاموش می‌شود که دیگر خطر احتمالی را هم نسبت به خود و



اعمال خود پیش بینی نمی کند و نسبت به آینده اندیشه ای به خود راه نمی دهد.^۱ از این پس وصف عنوانی و نام نمایاننده چنین شخصی که بر عقل و وجدان و حق و قانون و حساب و مصلحت طغیان می کند، به تعبیر قرآن کریم، طاغی (مستبد جهنم جایگاه) گردیده است.^۲

«وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا»: این آیه بیان سبب دیگر طغیان طاغیان و جهنمی شدن آنان است: چون اندیشه حساب نداشتند و آیات ما را با سرسختی تکذیب کردند، سر به طغیان برداشتند. ممکن است که به حسب ترتیب آیات. این آیه سبب (یا مسبب) آیه قبل باشد: چون آیات ما را به شدت تکذیب کردند، اندیشه حساب را به

۱. مبدأ تعقل و تفکر در انسان می کوشد که به نظریات و نتایج علمی و یقینی برسد. و اثر نتایج علوم عملی، عمل به خیر و مصلحت یقینی و باز ایستادن از عمل به شر و اقدام به خطر است. وجدان پیوسته به خیر و صلاح و نفع احتمالی توصیه می کند و از شر و زیان احتمالی باز می دارد، اعمال و اقدامات انسان یا نتیجه تشخیص خیر و شر عقلی است یا لازمه هدایت احتمالی وجدان است. بیشتر اعمال عمومی بر محور احتمالات و امیدها و نگرانی ها دور می زند، کسی که نیرو و مال خود را در راه کسب مقام یا مال به کار یا به خطر می اندازد برای احتمال سود و مصلحت است. اگر ناشناسی خبر داد که عبور از این جاده خطری در پیش دارد، و اینکه هیچ دلیل قانع کننده ای نباشد، انسان از رفتن و عبور از آن جاده صرف نظر می کند گرچه سود احتمالی هم داشته باشد، زیرا دفع خطر احتمالی را بر سود احتمالی راجع می داند. دفع خطر احتمالی، پیش از مرحله وجدان و عقل انسانی، از غرایز حیوانی می باشد، چار پایان از راه و پلی که احتمال سقوط آن را می دهند عبور نمی کنند، سگ و گربه و پرندگان همین که شبحی دیدند یا کسی دستی حرکت داد یا به زمین خم شد، برای دفع خطر احتمالی می گریزند. مینا و اساس همه معلومات و اندیشه های انسان همین حساب احتمالات می باشد، بنابراین شخص طاغی که اندیشه و احتمال حساب را ندارد از مرتبه عقل و وجدان و غریزه حیوانی نیز ساقط شده است.

۲. وصف عنوانی هر شخصی از نظر واقع همان صفتی می باشد که بر او غلبه یافته است، شخصیت علمی کسی است که متفکر و اندیشنده است، انسان ایمانی کسی است که بر اندیشه و اعمال او ایمان حاکم است، انسان شهوی پیر و لذات جسمی و شهوات نفس است، اشرافی کسی است که مبدأ غضبی و برتری جویی بروی حاکم است. مقیاس این عناوین غلبه هر یک از این اوصاف است، و در اکثر مردم هر یک از این مبادی و اوصاف بر حسب ظروف و محرکات، به تناوب و موقتاً، حاکم می گردد.

خود راه ندادند، از این جهت طاغی و یاغی گشتند. (یا چون اندیشه حساب را نداشتند آیات ما را تکذیب کردند).

ظاهراً کلمه «آیات» مضاف به ضمیر «نا» به معنای مطلق آیات وجود و وحی است. قرآن آیات وجود و خلقت و حوادث تاریخ را مخصوص اهل تفکر، تعقل، خرد، تذکر، شنوایی، یقین، ایمان، تقوا و نشان یابان و حقیقت جویان و دانشمندان بیان کرده است: ﴿لَا آيَاتٍ (لَا يَآئِدُ) لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، لِأُولِي الْأَلْبَابِ، لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ، لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ، لِلْمُؤَقِنِينَ، لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ، لِلْمُتَوَسِّمِينَ، لِلْعَالَمِينَ﴾. و آیات وحی و نبوت و معجزات را به طور مطلق و بدون لام اختصاص و با تعبیر انزال (فرود آوردن)، اتیان (پیش آوردن)، تلاوت (پی در پی خواندن)، تبیین و تصریف (بیان کردن و گرداندن) و ارائه (نشان دادن) بیان فرموده است. در موارد خاصی که قرآن به هر دو جهت نظر دارد. این گونه تعبیرات را در بیان هر دو گونه آیات ذکر کرده است. این دو نوع بیان و تعبیر قرآن درباره آیات خلقت و آیات وحی از این جهت است که عالم و موجودات آن، فقط از نظر کسانی که دارای فطرت زنده و دارای خرد و تفکرند، نمایانده تجلی آیات و نشانه مبدأ حکمت و قدرت و پیوستگی مبادی با غایات است، ولی از نظر کسانی که عادت و حواس، بر عقل و اندیشه آنان چیره شده یا دارای عقل و اندیشه توانا نیستند یا مغرور به علوم و مفاهیم سطحی کوتاهند، عالم و عالمیان درهم و مشوش یا مانند دستگاه ماشین، جامد و بی روح می نماید. عموم مردم چنین می باشند، چون محکوم عادات و حواسند و چنان قدرت فکر و تعقلی که آنان را به سوی آیات وجود بالا برد و گرایش دهد، ندارند. معجزات و آیاتی که به وسیله پیمبران آورده و نازل می شود برای همین است که عادت ها را خرق کند و عقل ها و فطرت ها را برانگیزد و آیات



خلقت را بنمایاند.^۱

بنابراین تکذیب آیات خدا، روی گرداندن و باور نداشتن آیات خلقت و معجزات است از این جهت که نشانه و نماینده حق و حکمت و حساب می باشد.

«وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا»: واو حالیه در این آیه، بیان حال و وضع واقعی می باشد. «زیرا این آیه با آیات و جمله های قبل وحدت فعل یا فاعل یا مفعول ندارد تا عطف بدان ها باشد و جمله مستأنفه و غیر مرتبطه هم نیست». کَلّ مضاف به شیء، برای تعمیم است: «و حال آنکه همه چیز را احصاء کرده ایم». تعمیم در این آیه، قرینه دیگری است بر تعمیم حساب و آیات، که در آیه های قبل ذکر گردیده است. کتاباً به معنای مصدری، مفعول مطلق برای تأکید یا بیان نوع فعل مقدر است: «احصاء کردیم و بر نوشتیم چه نوشتنی! یا چنان نوشتنی (جامع و کامل و دقیق)». کتاب، ممکن است، به معنای نوشته (مکتوب) و حال برای نسبت فعل باشد: «احصاء کردیم در حالی که به صورت کتابی است». و نیز ممکن است تمیز برای رفع ابهام باشد: «احصاء کردیم از جهت کتابت».

این جهنمیانی که از آیات متجلی در وجود و ظاهر و باطن عالم و از آیات تنزل یافته وحی و نبوت که همان اراده و علم ازلی است، روی گردانده آن ها را تکذیب می کنند و در لاک هواهای نفس خود سر فرو برده اندیشه حساب را از سر برده اند و

۱. امیرالمؤمنین علی علیه السلام (در خطبه اول نهج البلاغه) هدف بعثت پیامبران را چنین می فرماید: «فبعث فیهم رسله و اتر الیهم انبیائه لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره من سقف فوقهم مرفوع...»

سپس خدا فرستادگان خود را در میان مردم برانگیخت و پیمبرانش را یکی پس از دیگری به سوی آنان فرستاد تا به ادای عهد فطرت خدایی و ادارشان کنند و نعمت فراموش شده خدا را به یادشان آرند و به وسیله تبلیغ، بر آنان احتجاج کنند و گنجینه های خردها را برانگیزند و آیات مقدر (منظم و پیوسته و محکم) را بدانان بنمایاند: از سقفی که بالای سرشان بر افراشته شده... (مؤلف)

به هر حق و قانونی سرکشی کرده‌اند، نمی‌دانند و باید بدانند که: بیندیشند یا نیندیشند، تصدیق کنند یا تکذیب، خود و اندیشه‌ها و اعمالشان جزء ناچیز از عالمی هستند که همه چیز آن حساب و بررسی شده است، بنابراین تصدیق به آیات و اندیشه حساب و تسلیم به نظامات، تسلیم شدن و پیوستن به جهان و جهاندار است. و تکذیب و سرکشی، طغیان بر نظام خلقت و اراده خالق می‌باشد: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾^۱.

کتاب، صورت مضبوط و ثبوت یافته کلام است. کلام، ظهور اندیشه و فکر گوینده می‌باشد که به وسیله موج هوا و مخارج حروف صورت می‌گیرد، و یا با حروف و کلمات منقوش ثبوت می‌یابد و به صورت کتاب در می‌آید. کلام شنیدنی و کتاب دیدنی هر دو اثر مشهود است، آنچه غیر مشهود بلکه حقیقت آن مجهول می‌باشد: مبدأ اندیشنده و کیفیت اندیشه است. ظهور اراده و اندیشه به صورت کلام یا کتاب، نسبت به انسان، مقیاس بی‌نهایت کوچکی است برای آشنایی با ظهور اراده و علم نسبت به عالم بی‌نهایت بزرگ: عالم، تألیف بی‌نهایت بزرگی است در هر جهت که نقوش و کلمات (موجودات و پدیده‌های آن) از حروفی ترکیب یافته است، فرض نماییم که حروف آن، عناصر اولیه باشد: عناصر حساب شده (به احصاء درآمده) ایکه با ترکیب کمی به صورت موجودات و کیفیات و روابط و آثار حساب شده (یا کتاب) درآمده است.

اصل عناصر چیست؟ حرکات و نیروی شکل یافته است. مانند فشار هوای فشرده درونی که به صورت صوت در می‌آید و با برخورد به مخارج صوتی در مراتب مختلف شکل یافته است. مشهودات علمی تا این حد پیش رفته است. آیا کلام (یا کتاب) همان هوا و صوت متشکل (یا ماده منقوش) یا هوا و (ماده) سازنده

۱. آسمان را بالا برد و سنجش را بر نهاد تا در سنجش طغیان نکند. (سوره الرحمن (۵۵)، ۷ و ۸).



حروف و کلمات است؟ یا در کلمات و حروف ظاهرتر از هوا و صوت و ماده، اراده می‌باشد و در تنظیم و تقدیر و معانی آن‌ها و قدرت و علم نمایان است؟ و همین اراده و قدرت و علم است که هوا و ماده را به صورت حروف و کلمات درآورده است، بلکه برای شنونده و بیننده کلمات، اراده و قدرت و علم، آشکارتر از ماده و اصوات و حروف می‌باشد.

چون بیان به وسیله کلام و کتاب، یگانه فصل مخصّص و ممیّز انسان، یا عالی‌ترین و بارزترین مرتبه کمال او می‌باشد: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ و چون انسان با همه کوچکی، نمونه کامل عالم بزرگ و منعکس کننده آن است، در هر قسمت و گوشه‌ای از آئینه وجود انسانی می‌توان جهتی از عالم بزرگ و رابطه ظاهر و باطن آن را مشاهده کرد.

انسان، با قدرت و اراده خلاّقه خود، پیش از آنکه افکار و اندیشه‌های خود را به صورت کلام و نوشته در ماده صوت و هوا و اجسام ظاهر سازد، آن‌ها را در ذهن خود به صورت کلمات در می‌آورد. کلام ذهنی جز اراده و خواست نیست و از آن منفک نمی‌شود و فقط به علت فاعلی، که همان اراده است، قائم می‌باشد، و ماده و استعداد و گذشت زمان در پدید آمدن آن هیچ‌گونه دخالت ندارد. همین که انسان خواست، از مبدأ یا مبادی نهانی (غیب) علم و اندیشه، در عالم ذهن خود، ایجاد کلام می‌کند و با نخواستن و انصراف ذهن، کلام و صور و نقوش آن محو می‌گردد، اگر متکلم خواست این اراده ذهنی را با اراده پیوسته و تدریجی به صورت صوت و حروف در هوا و در اجسام ظاهر می‌گرداند. آنچه به صورت صوت و کلمات ملفوظ ظاهر می‌شود از این جهت کلام است که وابسته به متکلم و اراده مستمر او می‌باشد و همین که اراده نفی شد، کلام قطع می‌گردد و از این رو که در صفحات هوا و امواج

۱. انسان را آفرید، بیان را به او آموخت. (الرحمان (۵۵)، ۳ و ۴).



آن ظاهر می‌شود، کتاب است. و اگر همین حروف و کلمات در جسمی ثبات یافت، فقط کتاب است. بنابراین بیان، پدیده‌های ذهنی، کلام است چون تنها به اراده فاعل قائم و وابسته است. و پدیده‌های صوتی از یک جهت کلام است و از جهت دیگر کتاب، و آنچه ثبوت می‌یابد تنها کتاب است. در عالم بزرگ و بی‌نهایتی که انسان جزء ناچیزی از آن است، پدیده‌های پیوسته و منظم آن، حروف و کلماتی است که اراده و قدرت فاعل در آن، ظاهرتر از ماده قابل است.

آن اراده و قدرت و علم است که ماده را پس از خلق و پیش از تشکّل، به حرکت در می‌آورد و استخدام می‌کند، سپس با همان اراده، به صورت نیرو و حرکت یا ماده در می‌آید و مقدرات علمی (یا ذهنی) را به وسیله آن ظاهر می‌سازد. این ظواهر و پدیده‌ها از جهت قیام به اراده فاعلی، کلام، و از حیث ثبوت در ماده، کتاب می‌باشد که همه چیز در آن به حساب و احصاء در آمده است.^۱

۱. محقق عارف صدرالدین شیرازی در «مشهد چهاردهم» از کتاب «مفاتیح الغیب» کلام و کتاب حق و فرق میان آن دو را چنین بیان کرده است: «بدانکه عالم امر به منزله کلام حق و عالم خلق کتاب او است. و فرق است میان کلام خدا و کتاب او، کلام بسیط است و کتاب مرکب از حامل و محمول، کلام، امری بلکه امر است و کتاب خلقی: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ فقط گفتار ما (امر ما) برای چیزی همین که آن را اراده کردیم این است که گوئیم بشو پس می‌شود. (النحل ۱۶ / ۴۰). و اهل عالم امر و تصویر خود آنان علوم عقلیه می‌باشند، مانند الواحی که در آن‌ها نقوش یا سینه‌هایی که در آن‌ها علوم است. به خلاف اهل عالم خلق و تقدیر، چه علوم و معانی آن‌ها زائد است مانند حال مدارک و قوایل مشاعر آنان، پس اولی کلام حق و دوم کتاب او است. عالم امر خالی از تضاد بلکه مقدس از تغییر و افزایش است: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾ امر ما جز یکی نیست. (القمر ۵۴ / ۵۰). و اما عالم خلق مشتمل بر تضاد و تباهی است: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ هیچ ترو خشکی نیست مگر آنکه در کتاب آشکارایی ثبت است. (المائدة ۶ / ۵۹). و کتاب خدا پذیرای نسخ و تفسیر است: ﴿مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئَهَا نَاتٍ بَخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ هیچ‌گونه آیه‌ای نیست که آنرا برداریم یا از یادش ببریم مگر آنکه بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. (البقره ۲ / ۱۰۶). و همچنین در معرض زوال و تبدیل است: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ روزی که زمین به غیر آن تبدیل گردد. (ابراهیم ۱۴ / ۴۸). و هم چنین در معرض محو و انبئات



در چشم بینندگان بر حسب مراتب بینش و عقل، کتاب بزرگ وجود مانند کتاب‌های بشری، مختلف می‌نماید، در چشم نادانان و بیسوادان، جسم و نقوش غیر منظم نمایان است، کسانی که فقط حروف و کلمات را می‌شناسند، می‌توانند صوت‌های حروف و ترکیب کلمات را دریابند، ولی مطالب و مقاصد بر آن‌ها پوشیده است، آنان که درک عقلی و بینش کامل‌تر دارند، پیش از جسم و خط و حروف، یک‌سره متوجه به مطالب و مقاصد نویسنده می‌شوند. با تأمل و تفکر بیشتر و آشنا شدن به اراده و علم نویسنده، خواننده دیگر توجهی به حروف و کلمات و کیفیات آن ندارد و یکسره اراده و قدرت و علم و حالات نفسانی گوینده و نویسنده

→ است، به خلاف کلام خدا که آن ام‌الکتاب یعنی عالم قضای الهی است: ﴿يُمُحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ محو می‌کند خدای آنچه را بخواهد و اثبات می‌کند و نزد او است ام‌الکتاب. (رعد ۱۳ / ۴۱). و چنان که آن کتاب آیات را فرا گرفته است: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ آن آیات کتاب مبین است. (یوسف ۱۲ / ۱). همچنین کلام، با آنکه بسیط است مشتمل بر آیات می‌باشد: ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ﴾ این‌ها آیات خداست که پی در پی بر تو می‌خوانیم. (البقره ۲ / ۲۵۲) زیرا آنچه در عالم خلق موجود می‌شود، پس آن در عالم امر به صورت عالی‌تر و شریف‌تر وجود دارد و کلام آن‌گاه که مشخص شد کتاب می‌گردد، چنان که امر چون نازل شد فعل می‌گردد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. (یس ۳۶ / ۸۲). پس دانستی که صفحه وجود عالم خلق، کتاب خدای عزوجل و آیات آن اعیان موجودات است: ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ به راستی در اختلاف شب و روز و آنچه در آسمان‌ها و زمین آفریده، آیاتی است برای گروهی که متقی می‌باشند. (یونس ۱۰ / ۶). و همین آیات، در مواد عالم خلق صورت و تحقق یافته است تا صاحبان اندیشه و بینش به سبب مطالعه این آیات فعلی پراکنده در آفاق، اهلیت شنیدن آیات قولی را بیابند که پراکنده در عقول و نفوس است تا در اثر تفکر از محسوس آن به معقولش انتقال و از جزئیات به کلیات آن ارتحال و از شهادت به سوی غیب مسافرت و از دنیا به سوی آخرت هجرت حاصل شود، تا برای ملاقات خدای تعالی و فائز شدن به نعمت پایدار مستعد شوند، چنان که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَسْتَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ آیات خود را در آفاق و در نفوس آنان می‌نمایانیم تا برایشان به خوبی آشکار گردد که همان او حق است، آیا همین که پروردگار تو بر هر چیزی گواه است برای تو کافی نیست؟! (فصلت ۴۱ / ۵۳).

را مشاهده می‌کند و حروف و عبارات نشانی‌های نشان دهنده (آیات) مؤلف و سخنور می‌گردد. ﴿لَا آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

به نزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است^۱ آن اراده و قدرت و علمی که ماده نخستین را به حرکت درآورده است و ذرات کوچک و کرات بزرگ و موجودات محسوس و غیر محسوس و باطن و ظاهر را به حساب برآورده و با هم پیوسته است، چنانکه امواج هوا و قطرات باران و غرایز و وسایل حیاتی ریزترین حیوانات و مویی که بر مژه و ابروی انسان رویده است، از آن حساب کلی و مطلق خارج نیست، همان اندیشه و اعمال انسانی را که بهره‌ای از اراده و علم دارد و آثاری که بر آن‌ها مترتب می‌شود به حساب می‌آورد: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا».

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾: این آیه، با روی آوردن به مخاطب و لحن تند و خشم آلود و عتاب آمیز، حضور جهنمیان را در پیشگاه قاهر قادر و بروز کامل قهر و عذاب را می‌نمایاند: آن سرکشانی که اندیشه حساب و کتابی نداشتند و آیات را تکذیب همی کردند و غافل از این بودند که همه چیز به حساب و کتاب درآمده است، اکنون که برانگیخته شده‌اند، از یک سو جهنمی که خود فراهم کرده‌اند بدیشان رخ نموده، از سوی دیگر درک و احساسشان قوی و شدید گشته است، چون با قهر خداوند روبرو شده‌اند مورد چنین خطابی قرار گرفته‌اند: «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا».

این درک و چشیدن عذاب با یک بار و چند بار به پایان نمی‌رسد، بلکه پیوسته افزایش می‌یابد، زیرا مایه و ماده عذاب جزء وجود و سرشت آنان شده است و با تکامل و افزایش وجود و قدرت درکشان در این جهت، عذابشان افزوده می‌شود:

۱. شیخ محمود شبستری، گلشن راز.



«فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا».

سرّ تعبیر قرآن که به جای: «فلن نزيدکم الا عذابکم» یا «فلن نزيد لکم الا عذابا» که تعبیر عرفی است، به: «فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» آمده است و مفعول (افزایش یافته) خود اشخاص و مخاطبین گردیده‌اند، همین است که چون عذاب از آثار و جودی و جزء سرشت آنان شده است، با تکامل شخصیت که قانون کلی و لازمه وجود متکامل انسانی است، آثار آنهم افزوده می‌گردد.

این‌گونه تعبیر که در صیغه‌ها و افعال زاد «در جهات ایمان و کفر، ضلال، تبار، سعیر، عذاب، نفور، طغیان، مرض، هدایت، خشوع و علم» خود اشخاص آمده، مفعول فعل و افزایش مستقیماً به شخص و وجود آن‌ها نسبت داده شده باشد، مخصوص قرآن است، مانند: ﴿فَزَادَهُمْ إِيمَانًا، وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا، أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا، ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا، وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا، وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا، زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا، زِدْنَاهُمْ عَذَابًا، وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا، فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا، فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا، زَادَهُمُ هُدًى، يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا، وَ لَئِن شَكَرْتُمْ لَا زِيدَنَّكُمْ، وَ زِدْنِي عِلْمًا﴾.

در این آیات و امثال این‌ها، که در قرآن بسیار است، مفعول افعال «زاد» نفس اشخاص است، و اوصاف و آثار نفسانی به صورت تمیز ذکر شده‌اند که بیان جهت افزایش می‌باشند.^۱ این‌گونه تعبیر قرآنی بیانی است که متضمن این دلیل است که:

۱. بعضی از مفسرین این اسماء را مفعول دوم گرفته‌اند، و این از دو جهت صحیح نمی‌آید: یکی آنکه کتب نحو افعال دارای دو مفعول را منحصر به افعال قلوب و افعال مخصوص ملحق بدان‌ها ذکر کرده‌اند و حال آنکه فعل «زاد» از این قبیل نیست، دیگر آنکه در استعمال‌های عرفی و کتاب‌های لغت عرب، فعل «زاد» لازم یا متعدی به یک مفعول آمده است، مثل: «زاد ماله» (به ضم و فتح لام) = مالش افزایش یافت یا مالش را افزود». بنابراین، این اسماء جز تمیز برای رفع ابهام نسبت نمی‌تواند باشد، مانند: «طاب زيد نفسا». و اگر در این آیات بر خلاف عرف و لغت، این اسماء را مفعول دوم بگیریم باید از جهت تصرف خاص قرآن باشد. این‌گونه



این اوصاف و آثار از لوازم چنین نفوسی است، و چون نفوس در هر جهت کامل می‌شود و افزایش می‌یابد، پس این اوصاف و آثار هم با نفوس و به تبع افزایش می‌یابند. به تعبیر دیگر: اندیشه‌ها منشأ اعمال و اعمال در صفحات نفوس - به صورت کتاب - ثابت می‌گردد، اعمال ثابت یافته که با «حساب و احصاء» به صور خوی‌ها و عقده‌ها و ملکات نفسانی درآمده است، شخصیت و جودی اشخاص را می‌سازد و منشأ آثار و اعمال شدیدتر و بیشتر می‌گردد و از هر اثر و عملی باز آثار دیگری در نفس مؤثر و نفوس دیگران پدید می‌آید.

به حکم همین قوانین و اصول نفسانی و سنن الهی (چنانکه فعل مؤبد «فَلَنْ نَزِيدَكُمْ» را خداوند نسبت به خود و دیگر علل و اسباب داده است) از منشأ نفوس و اعمال سرکشان مکذّب و حساب نیندیش، پیوسته عذاب رو به افزایش می‌رود، این آتش و عذابی است که در طومار نفوس آنان در هم پیچیده شده و آثارش در اجتماع و نفوس خود و دیگران پیوسته منعکس می‌گردد تا روزی که از کمین ظلمات طبیعت شراره می‌کشد و چون جانوران خفته سر برمی‌آورد. و آن جهنمیان مستحقّ چنین خطایی می‌گردند: «فَدُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا»^۱.

کتابخانه آنلاین «طالقاتی و زمانه‌ها»

→ تصرفات قرآنی در لغات و تعبیرات بسیار است و کتاب‌ها در این باره نوشته شده است. رجوع شود به کتاب:

«الاتقان» سیوطی. (مؤلف)

- | | |
|-------------------------------|---|
| ۱. تیره کردی زنگ دادی در نهاد | این بود «يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» |
| هین مراقب باش گر دل بایدت | کز پی هر فعل چیزی زایدت |
| آن چنان کز عکس دوزخ گشته‌ای | آتش و در قهر و حق آغشته‌ای |
| که ز عکس ناز و دوزخ همچو مار | گشته‌ای بر اهل جنت زهر بار |
| که ز عکس جوشش آب حمیم | آب ظلمت کرد خلقان را رمیم |

(مؤلف)

[مؤلف ابیات بالا را از دفتر چهارم مثنوی مولانا به طور پراکنده آورده است: به ترتیب ابیات ۲۴۸۰، ۲۴۶۹،

۲۵۴۰ تا ۲۵۴۲].